



سخنرانی احکام جشن و روضه

شرط یآوری امام زمان

حاج حسین خوش لجه

احکام جشن و روضه؛ شرط یاورمی امام زمان

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم، العبد المؤيد،
الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته، السلام على الحسين و على ابن
الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين و
رحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، یک عبادت‌هایی است که اینها خیالی
است. عبادت خیالی، مبنا ندارد. عبادت خیالی که پیرو

امر نباشد؛ چه چراغانی باشد، چه روضه خوانی باشد، هرچه که باشد، اگر اتصال به امر نباشد، این عبادت‌ها خیالی است. آن وقت خدا در قیامت می‌فرماید: «هباءاً منثوراً»؛ یعنی عبادت شما «هباءاً منثوراً» است. می‌بینید؛ اما به دست نمی‌آورید. مثلاً یک وقت بود، حالا الحمد لله عمارت‌ها همه خوب شده است. یک دریچه‌هایی بود، یک وقت آفتاب می‌زد، آن وقت گرد و غبار می‌پیچد، به اینها ذرات می‌گویند، آن وقت آنها را شما می‌بینی که گرد است؛ اما به دست نمی‌آید. رفقای عزیز، آنجا عبادت‌هایی را که غیر امر باشد می‌بینی؛ اما «هباءاً منثوراً» است. گفتیم: عبادت باید اتصال به ولایت باشد. حالا این حرف‌ها سند می‌خواهد، برای

همه شما هم الحمد لله مافوق سواد پیدا شده است، شکرانه کنید. اوایل به سوادتان قانع بودید، به مهندسی و دانشتان و به سوادتان راضی بودید؛ اما الحمد لله، شکر رب العالمین، به امام زمان، علی بن ابیطالب، علی (علیه السلام) توجه فرمودید، آگاهی به شما داد که سواد نجات‌دهنده بشر نیست. سواد اینجا به شما یک کمالی می‌دهد. مثلاً به من می‌گویند فلانی، بچه رعیت است؛ اما به شما می‌گویند: آقای مهندس، آقای چه، یک آقای اسمی روی شما می‌گذارد؛ اما این به درد ماوراء نمی‌خورد. اگر سواد با ولایت دو بال بود؛ یعنی سواد، تسلیم ولایت بود، آن سواد [قبول] است. اگر سواد تسلیم امر ولایت بود، آن سواد، کمال است، از سواد

بالا تر رفت. من دارم یک چیزی به کل این مردم می گویم، من با کسی مربوط نیستم. به سواد ننازید، به این اسم هایی که خلق روی شما می گذارند ننازید. آنجا نمی گویند که تو فلان بودی، (نمی شود گفت؛ والله، چه کنیم؟) می گوید: چه چیزی آوردی، زیر کارهایت امضاء امام زمان هست یا نه؟ یا به اسم خودت مغرور بودی، حرف هم از خودت زدی؟ بدبخت! چه کار کردی؟
(صلوات)

حالا مثلاً سه روز دیگر تولد آقا امام زمان، حجة الله، حجت خداست. کسی هست که اگر نباشد، تمام خلقت فروریزان می شود. والله، امام صادق می فرماید: اگر نباشد، زمین اهلش را فرو می برد. عزیز من، چون که ما

اهلیت نداریم. تا زمانی که اتصال به امام زمان باشیم، اهلیت پیدا می‌کنیم؛ آن وقت تو قطره هستی، اتصال به کرمی شوی. من الان دارم توهین می‌کنم؛ اما حرفی می‌زنم که انشاءالله باسواد و بی‌سواد و همه از آن استفاده بکنید، [شما] به کراتصال می‌شوید. عزیز من، تو قطره هستی. خدا هم در یک جاهایی می‌گوید: تو قطره هستی، باید به کراتصال شوی.

حالا چراغانی می‌کند. این چراغانی باید به امر باشد. تو یک بساط درست می‌کنی، بساط شهوت؛ یک عده زن هم اینجا می‌آیند و نگاه می‌کنند. این چه کاری است که می‌کنی؟ توی مقدس هم می‌روی تماشا. تماشای کجا می‌روی؟ مگر امام زمان آمده است که به تماشا

می روی؟ هان، تماشای کجا می روی؟ چند تا نامحرم می بینی؟ تو نکردی؛ اما استفاده اینطوری می کنی. چند تا را می بینی؟ به حضرت عباس، که دریای غضب است، از اولش که من در بازار شاگرد بودم، من به نماز جماعت خیلی شوق داشتم، یک وقت پشت سر آقای حایری می رفتم، پشت سر حاج میرزا ابوالقاسم می رفتم، اینها عادل بودند. همین طور که می رفتم این سرم را به زیر می انداختم و از این پس کوچه ها به خانه می آمدم. من زمانی که عید می شد، خیلی اشتیاق به زیارت حضرت معصومه داشتم، از ده، پانزده روز که به عید مانده بود، من اصلاً بالا نمی رفتم. می دیدم یک مشت از ما بدتران، بهتران می آمدند، من نمی رفتم. چراغانی

نمی‌رفتم؛ اما یک دفعه رفتم. من هر جا را یک دفعه رفتم. هر کجا که بگویند یک دفعه رفتم. آن یک دفعه هم که رفتم، می‌خواستم اندازه‌گیری کنم، عیبش را بفهمم. آدم یک جاهایی را باید یک وقت برود. فهمیدم که این چراغانی چقدر فساد دارد. من زمانی که یک مقداری قدرت داشتم، به هر وسیله‌ای بود؛ آن وقت خیلی چراغانی می‌کردند، طاق می‌زدند؛ نمی‌گذاشتم زن داخل بازار برود. یک وقت همسایه جلوی من را می‌گرفت. یک سال نبود، چند تا تلفن به تربتی زدم. آن موقع رئیس شهربانی یک مقداری اینها را احترام می‌کرد. من نمی‌گذاشتم زن داخل بازار برود. من می‌دیدم فساد بازار چقدر بد است. هر چیزی که یک

مقداری عیب آن را می دانستم، بلند می شدم از کار و زندگی ام دست برمی داشتم و به هر شاخه ای بود می زدم که یک مقداری جلوی آن را بگیرم.

حالا عزیزان من، چراغانی خوب است؛ اما باید به امر باشد. این چه چراغانی هایی است که می کنید؟ سه شنبه تولد آقا است. خب، باید خوشحال باشیم؛ اما وقتی خوشحال هستی، یکی را هم خوشحال کن. یک قوم و خویش داری، یک همسایه ای داری، یک کسی را داری، یک دوستی داری، او را هم خوشحال کن. اگر او را خوشحال کنی، دوازده امام و چهارده معصوم را خوشحال کردی. خود امام صادق دارد می گوید. لامذهب! حرف رئیس مذهبمان است، تو حرفش را

قبول نداری؟ تو که حرف رئیس مذهب را قبول نداری، لامذهب هستی، دیگر مذهب نداری. مگر نگفتند که ما مذهب از امام صادق داریم، چرا امر او را اطاعت نمی‌کنید؟ چرا امر او را نمی‌شنوید؟ می‌گویید: حالا تولد است، یک تکانی باید بخوریم. من با چراغانی موافق هستم؛ اما با شهوت‌انگیزی آن مخالف هستم. چرا یک چیز شهوت‌انگیز درست می‌کنید؟ ما که الان پنج، شش سال است که در خانه هستیم. امروز رفتیم دیدیم فلانی یک خر درست کرده است، چند تا کره هم برایش درست کرده است. کره هم داشت از خر شیر می‌خورد. تو خر هستی که خر درست می‌کنی. این چه چیزی هست که درست می‌کنی؟ بدبخت! تو خر هستی که خر درست

می‌کنی. آخر، امام زمان گفت خرد درست کن؟ تو تمایل به الاغ داری که الاغ درست می‌کنی. بساط شهوت‌انگیز درست نکنید. من با چراغانی خیلی موافق هستم؛ لامپ بزن، مهتابی بزن، لامپ آن هم باید مواظب باشی. عزیز من، باید در امر باشی. من سند امریه‌ات را می‌گویم، تمام کارها، اینها باطل است. همین طور روضه خوانی می‌کنی؟ الان فلان آقا یک مسجد را اشغال کرده است، حسینیه را اشغال کرده است، اسمش هم حسینیه است، این حسینیه است؟ چه کار دارد می‌کند؟ چراغانی کرده است. الان شما در اغلب مسجدها بروید، چراغانی است. چقدر بیرون لامپ زده است. داخل خیابان من نگاه کردم به یک شاخه من شمردم، شاید پنجاه تا لامپ زده

بودند. برای چه کسی اینها را می‌زنی؟ چه کار می‌کنی؟ عزیز من، تو باید امر را اطاعت کنی. حالا برای چه کسی می‌کنند و چه کسی را تشویق می‌کنند آنها بماند. فعلاً من در آن حرف‌ها نیستم.

خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، می‌گفت: روایت داریم هر کس یک دانه آجر برای مسجد بریزد، تا زمانی که این آجر به آن مسجد است، برای او ثواب می‌نویسند. اگر چراغ مسجد را روشن کند، فردای قیامت قبرش روشن است. من نمی‌گوییم، حالا می‌گوید: اهل آخرالزمان کسانی که در مسجد جمع شدند، من آن را نمی‌گوییم [که چطور نکوهش شده است]. پس آقای که در مساجد این کارها را می‌کنی و در رأس کار هستی، برو

کتاب را بخوان، ببین چه چیزی به تو گفته است. از بدی مردم گذشته، ببین ملائکه به تو چه می گویند. ما کجاییم؟ چرا اینطوری شدیم؟ تو یا پیرو شهوت هستی و پیاده می کنی یا خیالت را و یا عنادت را. به امام حسین چه مربوط است؟ مگر یادتان رفته است که مساجد را سیاه پوش می کردند؟ تا داخل درگاه را سیاه پوش می کردند. من یادم هست وقتی هم که لامپ درآمده بود، یک لامپ هم بیرون می زدند. یکی دو تا هم داخل مسجد بود. اصلاً خودش [عزای] حسین بود. حالا چراغانی کردند. یک عده ای هستند که یک سال چشم می مالند که تولد امام زمان بیاید و به شهوت و خیال خودشان برسند. یک عده ای هستند چشم می مالند که

محرم بیاید و به عناد خودشان برسند، به شهوت خودشان برسند. کجا به حساب امام حسین می گذارید؟ چرا این کارها را می کنید؟ پسر جان، اگر یک جا را به نام امام حسین اشغال کردی، باید امر امام حسین را اطاعت کنی.

حالا الان من یک روایت روی این می گذارم که اگر کسی نوار من را شنید، کسانی که سردسته هستند و روضه خوانی می کنند، چراغانی می کنند، خیلی بدشان نیاید. بدانند که دارند اشتباه می روند؛ اما اگر اشتباه را فهمیدی، دیگر دنبال آن نیروی. گناه چند جور است: گناه عوام را خدا می آمرزد. عقلش درست نمی رسد. یک گناه می کند، یک استغفرالله می خواهد؛ اما دیگر نکند.

الان اگر جوانی گناه کرد، خیلی ناراحت نباشد. خدای تبارک و تعالی به داوود گفت: ای داوود، من گنهکاران را، توبه کنندگان را از صدیقین بهتر می‌خواهم. گفت: خدایا، صدیقین شکمشان به پشتشان چسبیده است، همه‌اش خدا، خدا می‌کنند. گفت: برای بهشت این کار را می‌کنند. عزیز من، تو برای بهشت هم که نمی‌کنی، تو تمام کارهایت جهنمی است. از روضه خوانی تا چراغانی‌هایت که به امر نیست، پایه ندارد. حالا گنه‌کار می‌گوید: خدایا ما را بیامرز. خدا خوشش می‌آید. مگر خدا از مقدس خوشش می‌آید؟ خدا خوشش نمی‌آید، من هم خوشم نمی‌آید. چون که بیشتر فتنه و فساد، گیر مقدسی است که امر امام زمان را اطاعت نکند. من آن مقدس را

می‌گوییم. امر خودش را و یا خلق را اطاعت می‌کند. این اصلاً از صحنه بیرون است، از صحنه توحید بیرون است، از صحنه ولایت بیرون است، از صحنه قرآن بیرون است، [در] صحنه خودش است. باید امر خدا و پیامبر را اطاعت کند، امر خلق را اطاعت می‌کند. وای بر ما!

روایت داریم می‌گوید: اگر به اندازه بال مگسی گریه کردی و گناهانت به اندازه تمام ثقلین باشد، خدا می‌آمرزد، اگر ذره‌ای اشک در جهنم در چشمت باشد، جهنم طوفان می‌شود. خدا اینقدر حسین را می‌خواهد. ای روضه خوانها، ای کسانی که مساجد را اشغال کردید، ای کسانی که چراغانی می‌کنید و اینها را به اسم حسین،

به اسم قرآن، به اسم دین می گذارید، پس چرا می گوید اگر یکی از شما با دین رفتید، ملائکه آسمان تعجب می کنند؟ چرا این را به شما می گوید؟ کارهایتان قبول نیست. رفتم یک چیزی برای موتورسوار بگویم، دیدم بعضی از شما موتور دارید. حالا از آن بدتر کیست؟ آن کسی که به این ها پول می دهد. از آن بدتر کیست؟ آن کسی است که این تأسیسه را به پا می دارد. خب، بدبخت بیچاره، برو بده به یکی، بده به همسایه ات، فقیرت، دوستت. تو این را به پا داشتی. حالا برو دعا کن که خدا یک پولی به تو بدهد که خرج امر بکنی، نه خرج خلق. خرج امر بکنی، نه خرج خلق. خلقی که به امر نیست، این خلق است. مگر الان نگفتم که خدا

می گوید: من می خواهم تو را مثل خودم بکنم. گفتیم اینجا یک گفتگویی شد.

حالا من می خواهم به شما بگویم، آقایانی که روضه خوانی می کنید، آقایانی که تکیه ها را اشغال کردید، آقایانی که مساجد را اشغال کردید، آقایانی که چراغانی می کنید، شما باید اول عدالت داشته باشی. کسی که جایی را اشغال می کند، اول باید عدالت داشته باشد. حالا که عدالت دارد، باید به امام زمان خودش یقین داشته باشد، به قرآن مجید یقین داشته باشد. تو کدام یک از اینها را داری؟ هیچ کدام. حضرت فرمود: در آخرالزمان، بچه ها به منبر می روند، زمام کارهای ما را شرار الخلق به دست می گیرند. «خدا مهما شرار الخلق»؛

خدام، این‌ها هستند: اینها که به غیر امر چراغانی می‌کنند، اینها هستند که تکیه‌ها را به غیر امر می‌گیرند، اینها که به غیر امر روضه خوانی می‌کنند؛ اینها شرار الخلق هستند. بدتر هست، بدتر آن را نمی‌گویم. تو کجا هستی؟ چراغانی کردی؟ ببین، در مساجد چه خبر است. توی بدبخت هم یک پول را چطور پیدا کردی، می‌گویی: این راه امام حسین است. این راه امام حسین است یا راه شیطان یا راه دل آقا؟ والله، خدا به تو عقل بدهد. پول به تو داده است و عقلت را گرفته است. به من پول نداده، عقل داده است. خدا می‌داند راست می‌گویم.

حالا من به شما بگویم: خدا حاج شیخ عباس را پیامرزد.

من این مدت‌ها یک وقتی که دلم می‌گیرد و طول می‌کشد، می‌گویم: حاج شیخ عباس یک روح خوبی دارد، شاید ما بدی کردیم. از ما قطع نکند. رفتیم توی این فکرها. شب او را در مسجد بالاسر خیلی شاداب خواب دیدم. آن کسی که در محراب بود، نماز اولش که طی شد از محراب بیرون آمد و به حاج شیخ عباس گفت: آقا، شما سزاوار هستید، شما بفرمایید؛ یعنی امام جماعت بشوید. حالا مسجد بالاسر پر است و نصف آنها آخوند است. حاج شیخ عباس گفت: حسین بیاید و به محراب برود. حالا ما هم یک مقدار عقب‌تر بودیم. گفت: بیاید، برود. دوباره تکرار کرد. حالا من هم به حضرت عباس، همچنین می‌کردم نمی‌خواستم داخل

محراب بروم که مثلاً آقایان به من اقتدا کنند. چند دفعه هم شده است، نه، من نمی‌خواهم. در خواب هم همین‌طور بودم. به حضرت عباس می‌گفتم اگر امر بشود که بروم، می‌گویم: آقا یک استخاره بکن و با خودم می‌گفتم خدایا، این استخاره بد بیاید. فهمیدی؟ خدا می‌داند من راست می‌گویم. دوباره گفت: حسین بیاید. [کسی] گفت: سواد ندارد. گفت: عقل که دارد. خب، باعقلی ما را امضاء کرده است. تو چه می‌گویی؟ پس معلوم می‌شود کسانی که داخل محراب می‌روند، به این بوق و من تشاءها نیست، باید عاقل باشند، حالا عوام باشند. باید عاقل باشد، گفت: عقل که دارد.

(صلوات)

حالا من این حرفی که من می‌زنم، سران محله‌ها، اینها که در خانه‌ها و یا هر کجا روضه خوانی می‌کنند؛ آخر، چند وقت دیگر محرم می‌آید و اینها را به حساب امام حسین می‌گذارند. ببین، بابا جان، من چه چیزی به تو می‌گویم، آقا، تو چه کاره هستی؟ حالا به آنجا می‌روی، آقایش هم همین جور است. این آقا هم اینجا را اشغال کرده است، می‌گویند سر این محله، یا سر این تأسیسه. حالا آقا به منبر می‌رود: آمریکا چه کار کرده است، انگلیس چه کار کرده است، آمریکا می‌خواهد به ایران حمله کند و راهپیمایی کردند و توی دهان آمریکا زدند. این حرف‌ها آخر به درد مردم نمی‌خورد. آن لعنت شده است، منبری‌اش هم لعنت شده است. شما کجا پای

منبرها می روید؟ می گوید: هر کسی صحبت کند و بداند چه چیزی برای این جمعیت که پای منبر او نشستند خوب است؛ ولی یک چیز دیگر بگویند، تمام ملائک او را لعنت می کنند. به حضرت عباس، شما خوب هستید، حکم نداشتید و ندارید، مرا لعنت می کند. شما فردا این حرفها را می زنید، بهشت می روید. [بعد می گویند:] این بود که این حرفها را برای ما می زد؟ چرا اینقدر بدبخت شده؟ چرا اینطور هست؟ چرا این را لعنتش می کنند؟ چون امر خدا را کنار گذاشت و امر خلق را آورد، امر دلش را آورد، امر خیالش را آورد، امری که منبرش بهتر شود را آورد، تملق را آورد، این را خدا لعنتت کند، اعمالش را لعنت می کند. بابا، ببینید من چه می گویم. کاری نکنید

که اعمال شما را لعنت کند. یک نفر مسجد باجک، خوب آمده بود. آمده بود پیش یکی از سران بازار گفته بود: من یک منبری می‌خواهم. او ده شب منبر رفته بود. ده تا دویست تومان چقدر می‌شود؟ دو هزار تومان داخل پاکت گذاشته بودند و به او داده بودند. رفته بود تلفن زده بود و گفته بود: آقا، [حق من] این است؟ گفته بود: روزنامه، دانه‌ای دویست تومان است. تو ده شب روزنامه برای ما خواندی. فلان، فلان شده، اگر حرف بزنی می‌گویم به همه، می‌گویم با تو هم همین‌طور کنند. [حرف از] دهانت هم در نیاید. خب، بفرما توجه می‌کنید من چه می‌گویم؟

حالا من برای شما نتیجه‌ای می‌خواهم بگیرم که خیلی

هم به اینها برنخورد. آقا جان، شما که الان سر این محله هستی، تو که الان چراغانی می کنی، تو که الان یک مسجد را اشغال کردی، تو که الان به نام امام حسین این کار کردی، از امام حسین بالاتر هستی؟ خدا آقای بهاء الدینی را رحمت کند. از اول خدا به ما یک چیزی داده بود و به قول فلانی یک چیزی در مشت ما ریخته بود. انشاء الله در مشت شما بریزد. من دیگر اسم آن را نمی آورم. (صلوات) یک قدری از آقایان و علما و سران یک جایی جمع بودند و یک مجلس خیلی مهمی بود و یواش یواش مطلب به امامت کشیده شد. حالا من هم هیچ چیز نمی گفتم. این ها آوردند روی اینکه وقتی امام وداع کرد، آن علم در دل امام [بعدی] ریخته می شود.

حالا هم عده‌ای از ما بهتران همین طور هستند؛ اما کجای آنها از ما بهتر است، من نمی‌دانم. من خوب که عرض کردند، گفتم: اینطور نیست. امام، هنوز در صندوقچه مادرش نیامده، امام است. امام بوده است که اینجا آمده است. امام که نیامده است اینجا که امام بشود. حجت خدا، حجت خدا بوده است، اینجا نیامده است که حجت خدا بشود. او بوده است. خلاصه بحثی شروع شد و گفتم: امام، وقتی دارند با هم وداع می‌کنند و امام بخواهد در ظاهر از دنیا برود، اینها با هم یک نجوایی می‌کنند. آن امام آنچه را که او می‌داند، می‌داند؛ اما به حساب یک احترامی می‌کند که می‌خواهد بعد از این امام، مطلب را افشاء کند. یک

احترامی سراو می گذارد و یک اجازه ای می گیرد؛ اجازه احترامی می گیرد. خلاصه، اینها که حرف ما را قبول نکردند. آخر، ما آخوند نبودیم که حرف ما را قبول کنند، قبول نکردند. گفتم: خیلی خب، چه کسی را قبول دارید؟ گفتند: بهاء الدینی را. حالا یک مقداری ساعت هم دیر شده بود. رفتم من نوشتم: حضرت آیت الله، در زمان امام حسن، امام حسین هم هست؛ پس اینها دو امام هستند. حالا مرقوم بفرمایید که اینها تکلیفشان چطور است؟ ایشان اول گفته بود: در جلسه چه کسی است؟ گفته بود: فلانی است. من را یک قدری می شناخت. گفته بود آنچه را که امام حسن می داند، امام حسین هم می داند؛ اما در زمان امام حسن، امام حسین

باید متابعت کند. توجه فرمودید؟

حالا آقا جان من که چراغانی می کنی، آقا جان من که روضه خوانی می کنی، آقا جان من که تو یک تکیه را اشغال کرده ای، آقا جان من که یک مسجد را اشغال کرده ای، تو از امام حسین بالاتر هستی؟ چرا فکر نمی کنی؟ امام حسین تا آقا امام زمانش هست؛ یعنی امام حسن، باید با اجازه او باشد. ای سران، چرا با اجازه امام زمان کار نمی کنید؟ چرا با اجازه امام زمانتان کار نمی کنید؟ با اجازه دلت می کنی. حالا که کردی، برو داخل کتاب ببین، خدا به اهل مسجد چه می گوید؟ من این کلام را نمی گویم. برو ببین، ملائکه به تو که اهل مسجد هستی چه می گویند. چون تو به امر امام زمانت

کار نمی کنی. مگر تو از امام حسین بالاتر هستی؟ تو که حسین می گویی، تو که امام زمان می گویی، باید به امر آنها باشی. حرف ما این است، چیز تازه ای که نیاوردیم. اگر به امر خودت باشی، به امر دلت باشی، این دل، شیطان است؛ به امر شیطان روضه خوانی می کنی، به امر شیطان چراغانی می کنی، عبادتت «هباءاً منثوراً» است، هیچ به دردت نمی خورد. آن مالی هم که از مردم گرفتی، خرج کردی، فردای قیامت باید جوابش را بدهی. این آقا سر و ساده است که آمده یک پول آورده است و به تو داده است، تو باید خرج امر بکنی، چرا خرج خودت می کنی؟ چرا خرج هوا و هوس می کنی؟ چرا خرج دلت می کنی؟ من که نمی خواهم کسی مرا دعوت

کند، من حرف خودم را می‌زنم. وای به حال تو که پول به او می‌دهی. تو چه کاره‌ای؟ این است که می‌گویند: آخرالزمان اگر کسی با دین از دنیا رفت، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند. ای روضه‌خوان، حرف چه کسی را می‌زنی؟ ای مستمعین، حرف چه کسی را می‌زنی؟ کجایی؟ یک مرامی، یک مسلکی، یک اسلامی خودتان برای خودتان درست کردید. این چه اسلامی هست که درست کردید؟ والله، بالله، به دینم، من دارم به ماوراء این حرف‌ها را می‌زنم، من به کسی کاری ندارم. من دارم به شما آگاهی می‌دهم. من بعد از هشتاد سال «هل من ناصر» می‌گویم. من به این کارها کاری ندارم. عزیزان من، توجه کنید. این پولی که با عرق یمین پیدا

می‌کنید، خرج امر بکنید. چرا خرج خلق می‌کنید؟ چرا ما این کارها را می‌کنیم؟ تو به اسم امام حسین می‌کنی. عزیز من، اگر وجود مبارک امام زمان در ظاهر نیست، امرش که هست. چرا امرش را اطاعت نمی‌کنی؟

یک جمله‌ای می‌خواهم بگویم که رفقای عزیز که بعضی را دیدم یک سرسرهایی راجع امام زمان می‌کنند، البته بعضی از آنها. امام زمان تو را می‌خواهد، وقتی تو را خواست، می‌فهمد شما از این عهده بر نمی‌آیی. وقتی بر نمی‌آیی، تا آخر عمرت خجالت می‌کشی. حالا مرتب امام زمان، امام زمان بکن. اگر تو امام زمانت را می‌خواهی، یک صدقه باید برایش بدهی، اگر امام زمانت را می‌خواهی، باید یادش کنی. خدا می‌داند الان

کسی هست، یک صدقه‌ای می‌دهد، یک صدقه حسابی هم می‌دهد. اگر بدانید من با این صدقه به چند تا دوست امیرالمؤمنین می‌دهم. یک پاره وقتها می‌بینم کفش می‌شود، چادر می‌شود، اجاره خانه می‌شود، پول آب می‌شود، پول گاز می‌شود. این چطوری می‌شود؟ این نه اینکه امام زمان خوشحال شود؛ دوازده امام، چهارده معصوم خوشحال می‌شوند. بعد هم یقین دارد که امام زمان هست و باید برای او صدقه بدهد. صدقه برای امام زمان این هست که تو یقین داری که یک آقازاده داری و برای او صدقه می‌دهی. اگر ندهی، یقین تو، سست است. من از زمانی که یادم می‌آید یک دور تسبیح صلوات برای سلامتی امام زمان می‌فرستم، تا

زمانی که یادم می‌آید؛ یعنی از بچه‌گی هم یک دور تسبیح برای یاوران او می‌فرستم. هر روز خدا، اگر کاری هم داشتم، وقتی مشتری‌ها رد می‌شدند، این کارها را می‌کردم. (صلوات)

حالا می‌خواهم به شما بگویم امام زمان هست، امام زمان دارد ما را می‌بیند، امام زمان مطلع هست. حالا شما چرا اینطوری می‌شوید؟ به قول ما، کسی از آب در نمی‌آید، کسی از امتحان در نمی‌آید. چرا؟ آن کسی که از امتحان در می‌آید، باید از تمام وجودش، در تمام گلوله‌های خورش، در تمام ماورای خلقت خودش، یک دانه جان داشته باشد و بخواهد فدا کند؛ یعنی جانش را به امام زمان هدیه بدهد، او از امتحان در می‌آید. اگر غیر

از این باشد، در نمی آید. او درمی آید و درآمده است. باید اینطوری باشید. به هیچ چیز این دنیا پایبند نباشید، او درمی آید؛ اما این می دانید مثل چیست؟ باید از آن چهار نفر باشد. آخر، گفتم: مردم بعد از رسول الله، هفت میلیون آن طرف بودند، چهار نفر این طرف بودند. اغلب مردم از آن هفت میلیون هستند. خیلی نباید با مردم چیز کنی. آقا جان، قربانت بروم، فدایت شوم، مردم از آنها هستند. از این طرف می روند، از آن طرف می روند، ثابت که نیستند. آن چهار نفر ثابت بودند. چند روز پیش اینجا گفتم: گاهی گذاری از اینها پیدا می شوند. یکی شان کسی بود که گفت: امام مرده و زنده ندارد، از امام سؤال کرد. او یکی از آن چهار نفر است یا زمان امام

صادق، هشام بود. یکی اش همان است. گفت: برو مرغی را جایی بکش که کسی نباشد. گفت: هر جا رفتم دیدم کسی هست. مرغ را آورد. گاهی گذاری از این‌ها پیدا می‌شود؛ اما خیلی کم است. مردم از این هفت میلیون هستند. توجه فرمودید؟ حالا ببینید من چه می‌گویم.

حالا یکی بود اینقدر امام زمان، امام زمان گفت که دیگر امام زمان خسته شد. من در حرف‌هایم شوخی هم می‌کنم. خلاصه، یک وقت امام زمان پی او روانه کرد، خود او از اینجا رد شد. دید خیمه‌هایی هست و گفت: آن خیمه حضرت است و آنها هم یاورانشان هستند. یک خیمه هم آنجا بود. گفت: حالا شما به این خیمه بروید،

امام زمان می خواهد حرکت کند. وقتی رفت، دید اینجا یک خانم هست. گفت: حضرت می فرماید این به تو محرم است. این بود تا خلاصه نایب امام زمان آمد و گفت بیا. گفت: باشد می آیم. دوباره گفت: آقا، حرکت کرده است. گفت: برو من می آیم. یک دفعه بیدار شد، دید هیچ چیزی نیست. از کجا آمدی؟ آقا جان، تو خانم باز هستی، با امام زمان چه کار داری؟ تو کجا هستی؟

یا آن صابونی بنده خدا، او هم همین طور بود. سرش را آنجا برد و گفت آن خیمه امام زمان هست و آنها آنجا هستند. یک دفعه باران گرفت. گفت: آخ، صابون هایم آب شد. نه که باران با صابون خوب است! آقا امام زمان

صدا زد: صابونی، برو دنبال صابون هایت. تو برو طرف
دنیایت، کجا می روی؟

طرف همدان هنوز هست، آنجا را تبرک کردند، نمازی
می خوانند. یک منطقه ای هست. اینها سیصد و سیزده
نفر درست شدند. تا حتی بعضی از آنها زن هایشان را هم
طلاق دادند که پایبند زنهایشان هم نباشند. حالا اینها
آنجوری نبودند، اینجوری شدند. اینها فقط امام زمان،
امام زمان می کردند. اینها یک وقت توی بیابانها
می ریختند، روزه هم می گرفتند. سیصد و سیزده نفر هم
شده بودند. آخر، تو این سیصد و سیزده نفر را خودت
درست کردی. چرا ما عقل نداریم؟ بی عقل، امام زمان
سیصد و سیزده نفر را درست کرده است یا خودت درست

کردی؟ چرا آنها اینجوری هستند. اگر یاور امام زمان به این بی عقلی باشد، فاتحه اش خوانده می شود. یک وقت حضرت تشریف آوردند. حضرت دید دو تا بزغاله دستش است. وقتی که حضرت به مکه تشریف می آورند، یک چند تا گوسفند دستشان است. روایتش را داریم. حالا وقتی بالای پشت بام رفت، یکی از آنها قصاب بود. به او گفت: بیا بالا. قصاب بالا رفت. حالا این سیصد و سیزده نفر هم اینجا هستند. به او گفت: یکی از این بزغاله ها را بکش. [کشت و] لب ناودان، خون داخل محوطه ریخت. درست است؟ گفت: بله. گفت: آقا، این را کشت. گفت: یکی دیگر بالا بیاید. یکی دیگر بالا آمد. گفت: این بزغاله را بکش. آقا سیصد و

سیزده نفر فرار کردند. گفت: امام زمان ما را می کشد. فهمیدی؟ چه چیزی داری می گویی؟ تو را بکشد. من یک پاره وقتها به امام زمان می گویم اگر می خواهی گردن مرا بزنی، بزن؛ اما بیا دنیا را اصلاح کن. گردن من که به درد نمی خورد، بزن. اصلاً من نیامدم که گردن من را بزنی، بزن؛ اگر می خواهی بزنی، بزن. اختیار گردن من با تو؛ اما بیا و دنیا را اصلاح کن. توجه فرمودید؟

از این مطالب خیلی زیاد است که کسی نمی تواند از عهده بریاید. حالا این آقا تا آخر عمرش خجالت می کشد. پس رفقای عزیز، اگر امام زمان، امام زمان می کنید، امام زمان را نمی بینید؛ چون ما از عهده بر نمی آییم. توجه فرمودید که من چه می گویم؟ حالا ما

چطور باشیم؟ چه کار بکنیم؟ ما یک وقت سر، سر کردیم و در عالم رویا به خدمت امام زمان رسیدیم. خواستم که توی این نوار باشد که اینجوری باید باشیم. خلاصه، ما رفتیم و قهر کردیم و صلح کردیم و حضرت دید که خلاصه چیز است. من یک اتاقی داشتم و بیتوته می کردم. یک وقت آقا با یک نفر تشریف آوردند. البته آقا موهای سرشان قدری فرفری هست و یک خالی هم اینجایش داشتند. حالا در عالم رویا است. من یک موقع دیدم که اتاق روشن شد. آن شخص گفت: ایشان امام زمان است. ایشان خلاصه ابراز محبت کرد. گفتم: آقا جان، من یک حرف می خواهم از شما سؤال کنم. چند تا خواهش هم از شما داشتم. یک دفعه هم من

گفتم. حساب کردم آدم چه چیزی بخواهد. گفتم: آقا، اگر شما الان امر کنی، خدا سلطنت سلیمان را به من بدهد، نه، یک چیز بالاتر؛ یعنی تمام خلقت در اختیار من باشد، [الان] در اختیار توست، تو می توانی در اختیار من بگذاری. من به خودت قسم، دل من خوش نمی شود، تا اینکه احقاق حق از جدت حسین و مادرت زهرا کنم. یک دفعه همچنین کرد. تا اسم مادرش زهرا را بردم، یک دفعه همچنین کرد. گفتم: خاک بر سرت. کاش اسم حضرت زهرا را نبرده بودی، آقا ناراحت شد. گفتم: اگر بودم که بودم، اگر نبودم، به امر خودت، به امر خدا، من را زنده کن تا پا رکاب تو باشم. توجه فرمودید؟ بعد گفتم: آقا، من چه کار کنم اینطوری باشم؟ حضرت

دست مبارکش را اینطوری کرد و گفت: صلوات بفرست. (صلوات) ببین، جان را باید آنجا بدهی، باید آنجا جان ببری، او هم جانش را به تو بدهد. تلافی می کند و تو آخر چه می خواهی؟ مگر تو می خواهی اینجا بمانی؟ حالا اگر ماندی با چه کسی هستی؟

هر کسی که این کارها را کرد، از آب درنیآورد. یکی دیگر را من بگویم، من وقت مبارک شما را من ضایع نکنم. یک بنده خدا یک مقدار مال داشت و بیرون شهر رفت. دو تا منبری بود و همه اش به اینها می گفت از امام زمان بگو. همه اش گریه و زاری و سر، سر و این حرف ها. این آقا یک کاری داشت، یک آقای دیگر را روانه کرد. آن بنده خدا وارد نبود. حرف امام زمان را زد، گفت: دعا

نکنید امام زمان بیاید، ما از عهده بر نمی آییم. این بیچاره را پایین کشیدند و تا می خورد به او کتک زدند. گفت: فلان، فلان، شده ما چند سال هست که منتظر هستیم، تو می گویی که نیاید. آقا، به خانه شان رفت. خدا نکند که طلبه کتک بخورد. والله، من نمی خواهم که آن بدهایشان هم کتک بخورند. می گویم: امام زمان، اگر می خواهی بزنی، هم خودت بزن. توجه فرمودید؟ طلبه عبایی دارد، چیزی دارد؛ انگار آدم حاضر نمی شود؛ مگر اینکه بدعت گذار باشد؛ آن اگر بخورد، لا اله الا الله، رفتم یک چیزی بگویم [اما نمی گویم] خودتان حالی تان شد. (صلوات) آن هم حیف است! (صلوات) این بیچاره، بنده خدا را زدند و همان آقا، شب

خواب دید. خواب دید امام زمان آمده است. گفت: آقا، تو منتظر من هستی؟ گفت: بله آقا، قربانت بروم. گفت: خب، من آمدم. آیا امر من به تو واجب است یا نه؟ گفت: مگر من امام زمان نیستم؟ گفت: آره. گفت: شما این خانه که هستی، یک زمین آن مال این بچه‌های یتیم هست. یک نفر گرفته و به تو داده است، این مال او هست. گفت: این فرش و گلیم‌ها هم که دادی، این زنت بچه‌ها را درس می‌داد، همه این‌ها را بچه‌ها بافتند. مزد که ندادی، اینها را هم باید به آنها بدهی. گفت: زن تو هم خواهر رضاعی توست. مطلقاً به تو حرام است. آقا به امام زمان برگشت. گفت: خانه که ندارم، فرش که ندارم، زن هم که ندارم. این چه امام زمانی

است؟ یک دفعه از خواب بیدار شد. توجه می کنید چه می گویم؟

پس کسی که یاور امام زمان است، دربست از تمام گلوله های خورش باید اصلاً دنیا را نبیند؛ یک جان دارد، می خواهد جانش را فدا بکند. این در عالم رؤیا می بیند. چون که اعلام کردند کسی که بگوید می بینم، کافر است. من به یکی از آنها گفتم. گفتم: من نمی خواستم این اعلامیه از این مدرسه بیرون بشود؛ تا حتی کافر باشد. مگر که آن نبود که یک کسی بود که یک وزیری داشت ناصبی بود. آن وقت او می خواست چیز کند. او به یک قالبی نوشت: ابابکر، عمر، علی. یک انار در این قالب گذاشت. این انار به قالب فشار می داد و نقش

بست. آن را برداشت و پیش سلطان رفت. گفت: این که دیگر آیات خداست. این را که دیگر نمی شود انکار کرد. یکی از شیعیان امیرالمؤمنین را خواست و آورد و گفت: یا جواب بدهید یا همه شما را می کشم. گفتند: یک هفته به ما وقت بده. من به این آقا گفتم: تو که می گویی هر کس بگوید امام زمان را دیدم، مرتد و کافر است. این چه چیزی هست؟ خودتان به ما گفتید. این چه چیزی هست که می گوید؟ اینها به بیابان ریختند و گریه کردند. یک دفعه آقا امام زمان فرمود: این یک قالب است، درست کرده است، قالب آن هم در بالاخانه است. اول آن کس را بگیرند و جایش کنند، بعد با هم بروید و گرنه می رود و قالب را برمی دارد. توجه می فرمایید یا

نه؟ گفتم: مگر این را امام زمان نگفته است. وقتی رفتند دیدند درست است. پس امام زمان خودش را حاضر می کند تا یک زمانی که بخواهد شیعه ها را بکشند. با یک امری می آید. تو که امر نداری. تو چه چیزی می خواهی از امام زمانت بگیری؟ [می گوید:] یک ماشین خوب می خواهم و نمی دانم، لا اله الا الله، چه چیزی می خواهی؟ خجالت نمی کشی؟ حیا نمی کنی که از امام خودت اینها را می خواهی؟ از امام زمان بخواه که من یاور تو باشم. از امام زمان بخواه که من نسخه تو باشم. از امام زمان بخواه که من ذخیره تو باشم. از امام زمان بخواه که مهر دنیا را از دلم بیرون ببرد. این دنیا فریب دهنده است، امتحانات می شود. من به شما

گفتم: جوانان عزیز، جوانی که شانزده، هفده سال دارد، خطری است. بعد از آن هم زن بگیرد، خطری است. بعد زن بیاورد، خطری است. باید از این خطرها که گذشتی، آن وقت دیگر شما آرام هستی. الان خانم چه چیزی می بیند؟ خودم از حرم حضرت معصومه بیرون آمدم، من گوش هم نمی دادم، می گفت: اگر می خواهی من شما را ببینم، شما که مرا حرم حضرت معصومه آوردی، یک تلویزیون رنگی هم بخر. حضرت معصومه با تلویزیون رنگی رفیق نیست، آن بیچاره چه کند؟

امیدوارم که باطن امام زمان، امام زمان نظر کند، هوا و هوس دنیا از دل ما بیرون برود. امیدوارم ما را یاور خودش قرار بدهد. امیدوارم ما را بپذیرد. امیدوارم که

کارهای ما روی امر باشد.

رفقای عزیز، امر به شما جزا می دهد، نه عبادت. دوباره می گویم: عبادت بی امر، به تو جزا نمی دهد؛ شما را لعنت می کند. مگر عمر و ابابکر نبودند؟ عبادت بدون امر کردند. گفت: اینها مرتد و کافر شدند. مبادا ما اینطوری باشیم. رفقای عزیز، بیایید ما امر و ولایت را اطاعت کنیم؛ هم دنیای شما درست است، هم آخرت. باسوادها، محصل ها به شما می گویم؛ خوب درس بخوانید. درس، [باعث] زندگی است، درس، [باعث] رفتن به [کربلا است، درس، [باعث] رفتن به] مکه است، درس، [باعث] رفتن به [بهشت است، درس، [باعث] انفاق است، درس، [باعث] دستگیری مردم است.

باشد؛ اما دو بال باید داشته باشد؛ یک بال او ولایت؛ آن درس را با امر توأم کنید؛ آن وقت هم اینجا احترام دارید و هم آنجا. یک باسواد اگر مثل من بچه رعیت را احترام کرد، خدا خیلی به او درجه می دهد. توجه فرمودید؟ رفیقی انتخاب کنید که با ولایت باشد. رفیقی انتخاب کنید که شما را یاد ولایت بیندازد.

عزیزان من، قدر پدر و مادرتان را بدانید. الان پدر و مادر، حالا هر طوری هست، دارد شما را کفایت می کند. شما باید قدر این پدر و مادرتان را بدانید و بابت پولی که به شما می دهد، شکرانه کنید تا شما به جایی برسید. آدم باسواد غیر از بی سواد است. به آدم بی سواد یا باید عنایت شود، یا از «العلم نور یقذفه الله من تشاء» به او

داده شود، یا مثل من بدبخت هستم. شما همه چیز را می دانید. دوباره تکرار می کنم: بروید در کامپیوتر جهانی کار کنید؛ اما هر کجا امر نیست، کلیدش را بزن، آن وقت تو در امر هستی. تو باسواد در امر هستی، اگر نگاه کنی، بی امر هستی. نگاه، به تو [اگر با امر باشد]، جزا می دهد، نگاه، به تو [اگر با امر باشد]، ثواب می دهد، نگاه، به تو [اگر با امر نباشد، داری] امر شیطان را اطاعت می کنی. گاهی که محض خدا بکنی، خدا به تو اجر می دهد؛ گاهی که به غیر امر بکنی، نگاه شیطان است.

(صلوات)

خدایا، عاقبت ما را به خیر کن.

خدایا، ما را با خودت آشنا کن.

خدایا، به ما عیدی بده.

خدایا، عیدی ما را محبت امام زمان قرار بده.

خدایا، عیدی ما [این باشد که] دل ما را پاک‌سازی کن
که غیر از محبت اینها، به غیر از دوستان امیرالمؤمنین
چیز دیگری نباشد.

خدایا، ما را به راه خودت موفق کن.

خدایا، تمام ما را کفایت کن.

خدایا، هم کفایت ولایت کن و هم کفایت دنیا.

خدایا، این رفقا و عزیزانی که دست دهنده دارند، آنها را

تهیدست نکن.

خدایا، من بارها گفته‌ام توی این نوارها هم می‌گویم که اگر خواستند دعا کنند اینطوری دعا کنند. خدایا، گفتی: صد تا اینجا به آن‌ها می‌دهم، هزار تا آنجا، خدایا هزار تا را همین جا به این‌ها بده. چون که اینها احتیاج دارند، همین جا به آنها بده. حالا چرا گذاشتی آنجا بدهی؟ خدایا، احتکار همچین خوب نیست، احتکار نکن. خدایا، همین جا به آنها بده.

خدایا، به حق امام زمان، اصلاً به اینها غم و غصه نده که من بخواهم بگویم از دلشان بیرون کن.

خدایا، همیشه قلبشان شاد به اینکه خدایشان تو

هستی، ولایتشان علی و حجتشان امام زمان است. ما را
به این دل خوش بگردان. (صلوات)

یا علی